

عقل در فلسفه (۱)

تعریف عقل

- توانمندی ای است که به کمک آن استدلال می‌کنیم و از این طریق به دانش‌ها و حقایق دست می‌یابیم.
- حقایق که انسان با عقل می‌فهمد:
- تشخیص هست و نیست = عقل نظری
- تشخیص باید و نباید = عقل عملی
- عقل: استعداد بالقوه ای است که در اثر تربیت و تمرین، بالفعل و تقویت می‌شود.
- مصادق وجودی عقل در فلسفه
- برای موجوداتی که
- از ماده و جسم مجردند.
- در قید زمان و مکان نیستند.
- در افعال خود نیازی به ابزار مادی ندارند.

فرشتگان

- حقایق را شهود می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیاز ندارند.
- با دلیل و برهان قابل اثبات اند.
- روح انسان وقتی به رتبه فرشتگان برسد، در عین حفظ توانایی استدلال مفهومی، حقایق را شهود می‌کنند.
- انسانی که تهذیب نفس نکند هم مرتبه نازلی از عقل مجرد را در وجود خود دارد که درک مفاهیم کلی پرتوی از آن است.

عقل در ایران باستان

- محدوده جغرافیایی استفاده از عقل در دوره باستان: چین (شرق آسیا) تا یونان و روم (اروپا)
- ایران باستان به فرزانی و خردورزی شهرت دارد.
- منابع برای اطلاع از عقل در ایران باستان: (۱) شاهنامه فردوسی (۲) نقل‌های تاریخی و آثار مکتوب ایرانیان به هر دو معنای عقل توجه داشتند؛ هم عقل مجرد و هم توانایی استدلال.
- در اندیشه حکیمان ایران باستان، خدا (مزدا):
- ۱- وجودش با خرد، متحد و یگانه است.
- ۲- کل جهان را با خرد و عقل رهبری می‌کند.
- ۳- براساس خرد می‌آفریند.
- ۴- جهانیان و جدان‌ها و خردها را می‌آفریند.

عقل در یونان باستان

هراکلیتوس

- از چیزی به نام logos (لوگوس) سخن گفته که دو معنا دارد
- ۱- عقل
- ۲- نطق
- اشیای جهان بیان علم و حکمت عقل مجرد هستند = کلمات او محسوب می‌شوند.
- هر دو معنای عقل (مجرد و قوه استدلال) را می‌پذیرد.
- عقل را دارای دو ظهور می‌داند: جهان و اشیا
- نکته: لائوتسه فیلسوف چینی هم عصر هراکلیتوس به جای «لوگوس» از «تاتو» استفاده می‌کند.
- کلمات و سخنان

پارمنیدس

- به عقل مجردی که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود، معتقد است.
- حس را معتبر نمی‌داند.
- حرکت و تغییر را انکار می‌کند.
- هر دو معنای عقل را مدنظر قرار می‌دهد.
- عقل را تنها ابزار شناخت اشیای ثابت می‌داند.

افلاطون

- عقل مجرد پارمنیدس را عقل جهانی یا عقل کلی می‌داند.
- معتقد بود انسان دارای مراتبی از عقل است.
- ادراک اشیاء ثابت عالم مثل و قوه استدلال را محدوده عملیات عقل می‌دانست.

ارسطو

- کامل‌ترین و روشن‌ترین تصویر از عقل را در میان فلاسفه یونانی، ارسطو به دست آورده است.
- بیش از همه عقل را در معنای قوه استدلال در نظر داشت.
- عقل و دانش را براساس کاری که انجام می‌دهد به دو دسته تقسیم کرد: ۱- عقل نظری ۲- عقل عملی
- تصویر روشن‌تری از عقل عرضه کرد به صورت:
 - تدوین انواع استدلال‌ها
 - جداکردن استدلال تجربی از استدلال عقلی محض
 - روشن کردن کاربرد هرکدام از انواع استدلال
 - تعریف انسان به حیوان ناطق
 - ذاتی دانستن عقل برای انسان
- دانش‌ها براساس تقسیم کارکرد عقل به نظری و عملی، به دانش نظری و عملی تقسیم می‌شوند.

عقل نزد فیلسوفان اروپایی

- دوره جدید اروپا را عصر رنسانس می‌نامند= یعنی قرن ۱۴ میلادی به بعد
- بحث عقل در این دوره (دوره جدید اروپا یعنی رنسانس) تغییر و تحولات را داشته است.
- قلمرو شناخت عقل عمدتاً مربوط به حدود توانایی عقل است.

دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم)

- به اوج رسیدن تضاد بین عقل و دین در این دوره
- شیطانی پنداشتن عقل از جانب بزرگان کلیسا
- مقاومت و ایستادگی در برابر استدلال‌های عقلی از سوی بزرگان و آباء کلیسا؛ ایمان قوی از آن کسی است که در برابر شبهه‌های عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.
- عامل تضعیف ایمان = دخالت و چون و چرا کردن عقل

دوره دوم حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن های یازدهم تا سیزدهم)

در این دوره به خصوص از قرن یازدهم به بعد، وضعیت نگاه به عقل تغییر کرد.

تغییر دیدگاه فیلسوفان مسیحی نسبت به عقل

در این دوره فیلسوفان مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا، ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی رو می آوردند. به همین دلیل عقل گرایی در این دوره رشد کرد.

اما با یک مشکل جدی روبرو شدند، چرا که مبانی اولیه کلیسای کاتولیک با رویکرد عقلانی سازگاری نداشت، در دوره رنسانس، عقل جای دین را می گرفت و دین را در گوشه ای از زندگی انسان ها، به حاشیه کشاند.

فیلسوفان دوره دوم حاکمیت مسیحیت بر اروپا

دیدگاه ها و نظریات آنها	فیلسوفان
<ul style="list-style-type: none"> • مؤسس تجربه گرایی است. • از نظر او بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر، روش تجربی است. • او استدلال عقلی بدون تجربه را به بتی تشبیه می کند که فلاسفه گذشته آن را ساخته اند و باید آن را رها کرد. • بیکن از فیلسوفان می خواست فقط به چیزی تکیه کنند که از طریق تجربه به دست می آید. 	فرانسویس بیکن (تجربه گرای قرن ۱۶)
<ul style="list-style-type: none"> • دکارت، ریاضی دان برجسته بود. • او به همه توانایی های عقل مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه، توجه ویژه ای داشت. • معتقد بود که با عقل می توان وجود خدا، نفس مجرد انسان و اختیار انسان را با استدلال اثبات کرد. • از نظر او محدوده حوزه عقل به بدیهیات، استدلال های عقلی محض و تجربه و درون گری باز می گردد. • به یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و در انسان آنگونه که برخی فیلسوفان یونان و فیلسوفان مسلمان معتقد بودند عقیده نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه منطقی استدلال می دانست. 	دکارت (عقل گرای قرن ۱۷)
<ul style="list-style-type: none"> • کنت از دیدگاه کانت درباره عقل تأثیر زیادی می گرفت. • عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی می خواند که دنیای واقعی را درک نمی کرد. • او عقل را قوه استدلال مبتنی بر حس و تجربه می داند. • به عقیده او، عقل فقط در علوم تجربی می تواند به شناخت واقعیت برسد، چون عقل هرگاه با روش تجربی وارد عمل شود، به واقعیت دست می یابد و به علم می رسد. 	اوگوست کنت (تجربه گرای قرن ۱۹)